

رفیق منوچهر تهرانی

وقتی قیام مسلحانه مردم رژیم سلطنتی را واژگون کرد، بسیاری از جوانان در کمیته های محلات و کمیته های قیام که به طور خودجوش برای مبارزه با رژیم شاه به وجود آمده بودند، باقی ماندند تا با ضد انقلاب مقابله نمایند و از انقلاب پاسداری کنند. آنان که " پاسداران انقلاب " نامیده می شدند، ضد انقلاب را تنها در بقایای رژیم پیشین و وابستگان به دربار و ساواک می دانستند و هنوز واقف نبودند که رژیم تازه تأسیس جمهوری اسلامی نیز ضد انقلابی است و شرط پاسداری حقیقی از انقلاب، علاوه بر مقابله با تعرضات سلطنت طلبان، مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی نیز هست. انقلاب در ایران با یک تناقض درونی شکل گرفته و تحقق یافته بود. از سویی یک جنبش توده ای با مضمون یک انقلاب حقیقی خلقی که از سرنگونی سلطنت، سرنگونی هر نوع استبداد، برقراری حاکمیت اکثریت استثمار شوندهگان و تهی دستان و رحمت کشان و تأمین برابری اجتماعی را طلب می کرد؛ و از سوی دیگر رهبری ارتجاعی این جنبش توسط روحانیتی که از سرنگونی سلطنت، بازگشت به دوران بربریت، نفی حاکمیت مردم، استقرار استبداد مذهبی ولایت فقیه و حفظ استثمار و بهره کشی در پناه قوانین شرع را تعقیب می کرد و نام این بازگشت به قهقرا را انقلاب اسلامی نهاده بود. " انقلاب اسلامی "، آشکارا ضد انقلاب مردم بود، اما این دو در ذهن اکثر مردم، در هم آمیخته بودند و آنان هنوز نمی توانستند تمایز و تضاد این دو را به درستی درک کنند. برای جوانانی هم که قصد پاسداری از انقلاب را داشتند، خطر این گم راهی وجود داشت که پاسداری از انقلاب اسلامی را پاسداری از انقلاب مردم بپندارند و از روی ناآگاهی و به خیال خدمت به مردم، به خدمت رژیم ارتجاعی و ضدانقلابی جمهوری اسلامی درآیند. فعالیت های آگاه گرانه نیروهای انقلابی و تجربه ی مستقیم این جوانان در طول زمان لازم بود تا آنان که حقیقتاً به نیت پاسداری از انقلاب مردم و دفاع از حق حاکمیت مردم لباس پاسداری به تن کرده بودند، خالص و ناخالصی را تشخیص دهند؛ ماهیت رژیم اسلامی و اهداف ضد انقلابی و ضد مردمی آن را بشناسند و صف خود را از پاسداران " انقلاب اسلامی "، پاسداران سیاه ترین استبداد قرون وسطایی، پاسداران نظم جهنمی بهره کشی و

استثمار سرمایه داری، پاسداران مزدوری که به خاطر امتیازات شخصی، آگاهانه به خدمت رژیم ولایت فقیه در آمده بودند، جدا کنند.

رفیق منوچهر تهرانی از جمله جوانانی بود که به قصد صادقانه دفاع از انقلاب مردم، لباس پاسداری به تن کرده بود و از جمله انبوهی از جوانانی بود که واقعیت پلید و ضد انقلابی رژیم جمهوری اسلامی را از نزدیک و در تماس مستقیم دریافته و راه خود را از پاسداران سرکوبگر مردم جدا کردند. رفیق منوچهر، در دوره پاسداری خود، هر روز شاهد دستگیری و ضرب و شتم جوانانی بود که اغلب همراه نشریات و اعلامیه هایشان به کمیته ها آورده می شدند. آنها چه می گفتند و چه می کردند که می بایست جلوشان را گرفت، و حتی اعدامشان کرد؟ جرم آنها چه بود؟ منوچهر به بسیاری از این انقلابیون و فعالین سیاسی در کمیته ها و خیابان ها برخورد، حرف های آنان را شنیده و نشریات و اعلامیه های ضبط شده آنان را خوانده بود. او دیده بود اینان از حقوق مردم دفاع می کنند؛ از همان چیزهایی که مردم به خاطر دست یابی بدانها علیه رژیم شاه قیام کردند. او می دید که چگونه در رژیم جمهوری اسلامی دفاع از آن چه مردم به خاطرش انقلاب کرده بودند، جرم محسوب می شود و هرکس از هدف های انقلابی مردم سخن می گوید، " ضد انقلاب " نامیده شده و سرکوب می گردد.

منوچهر دریافت که راه را عوضی گرفته است و آنان که نام پاسدار انقلاب بر خود نهاده اند، جز سرکوب گران انقلاب نیستند. او دریافت که برای پاسداری راستین از انقلاب، باید به صف انقلابیون پیوست و علیه رژیم جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی اش با تمام نیرو جنگید. برخوردهای حضوری با دستگیر شدگان و مطالعه نشریات و اعلامیه های آگاه گرانه آنان، اثر خود را در منوچهر کرده بود؛ و او که با چشمان باز به دنبال راه انقلاب و خدمت صادقانه به مردم می گشت، پس از ترک سپاه پاسداران به " راه کارگر " پیوست.

رفیق منوچهر، جایگاه انسانی و راه انقلابی خود را یافته بود و از این رو با تمام انرژی و حرارتی بی سابقه به ارتقاء آگاهی انقلابی و دانش سیاسی خود پرداخت و فعالیت انقلابی خستگی ناپذیری را در صف " راه کارگر " آغاز نمود. او همچون کسی که پس از سالیان دراز زیستن در تاریکی، برای نخستین بار بینائی به دست آورده، و جهانی بی کران از دیدنی های نا آشنا و رنگ های زیبا در برابر خود یافته باشد، با ولع و اشتیاقی سیری ناپذیر، دنیای با شکوه رزم کمونیست ها را کشف می کرد و خود

را در لذت بی کران نبرد در راه رهایی کارگران و زحمت کشان و واژگونی قطعی
هرنوع بساط ستم و استثمار، غرق می ساخت.

تنها 9 ماه از ترک سپاه پاسداران گذشته بود که رفیق منوچهر تهرانی به دست
پاسداران گرفتار آمد. خرداد خونین سال 60 ، سررسید تصفیه حساب رژیم ضد
انقلابی، با پاسداری بود که به راز این رژیم پی برده بود. او را به جرم خیانت نکردن به
انقلاب، به جرم وفاداری به مردم اعدام کردند. اما رفیق منوچهر مرگ را با خود بیگانه
ساخته بود. او آگاهی یافته بود. او نوری بود که از ظلمت گریخت. و نور آگاهی هرگز
نمی میرد. منوچهر، شعاعی بود از اشعه خورشید آگاهی توده ها که از افق خونین
ایران سر بر می کشد؛ خورشیدی که غروب نخواهد داشت و سراسر این سرزمین را
جاودانه غرق در نور خواهد ساخت.